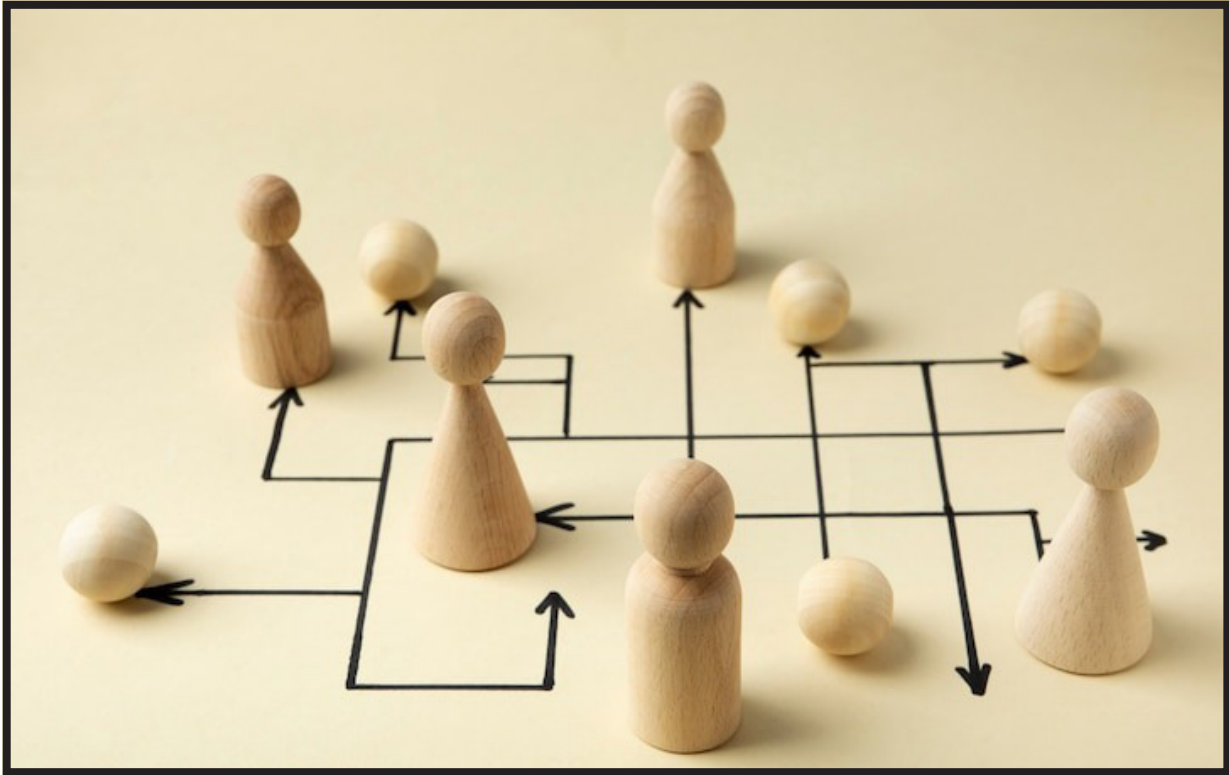


● یکشنبه ۱۱ خرداد ۱۴۰۴ ● شماره ۴۸۰



وارد فاز تازه‌ای شد: برنامه‌ریزی برای رفاه. دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دوران بلوغ دولت‌های رفاه بود — نظام‌هایی که وعده می‌دادند از گهواره تا گور، شهروندان را در برابر نوسانات زندگی محافظت کنند. در بریتانیا، خدمات سلامت ملی (NHS) نیازمند تخصیص هوشمندانه منابع، تربیت نیروی انسانی و گسترش زیرساخت بود. در آمریکا، دولت جانسون با شعار «جامعه بزرگ» و «جنگ علیه فقر»، طیف وسیعی از برنامه‌ها را برای بهبود زندگی اقشار محروم به اجرا گذاشت. هر دوی این پروژه‌ها، بدون برنامه‌ریزی دقیق، ناممکن بودند.

اما این برنامه‌ریزی، دیگر از جنس رویاپردازی‌های اوتوپایی یا کنترل‌های دستوری دهه‌های پیش نبود. دولت‌ها، در مواجهه با پیچیدگی‌های خدمات اجتماعی، به سراغ ابزارهای مدیریتی و تحلیل محور رفتند: «برنامه‌ریزی بر مبنای اهداف»، «تحلیل هزینه-فایده»، «بودجه‌ریزی برنامه‌ای» و حتی تکنیک‌هایی وام‌گرفته از ارتش و شرکت‌های خصوصی. در این میان، پروژه‌هایی مانند «شروع مطمئن» (Sure Start) در بریتانیا، نمونه‌ای از تلفیق برنامه‌ریزی اجتماعی با سیاست‌های حمایتی بود. این طرح، با هدف ارتقاء فرصت‌های زندگی برای کودکان مناطق محروم، بر یکپارچه‌سازی خدمات، هماهنگی نهادی و تمرکز بر نتایج ملموس استوار بود. خزانه‌داری بریتانیا، در قالب بررسی‌های هزینه‌ای جامع، بر اجرای این طرح نظارت می‌کرد.

اما این عصر برنامه‌ریزی اجتماعی دولتی، بی‌نقص هم نبود. بروکراسی فربه، ضعف در اندازه‌گیری نتایج اجتماعی، و گاه مقاومت فرهنگی در برابر مداخلات دولت، موانعی مهم بودند. در کنار آن، ظهور بخش غیردولتی و سازمان‌های اجتماع‌محور، چشم‌انداز برنامه‌ریزی را چندقطبی کرد. حالا برنامه‌ریزی فقط کار دولت نبود؛ سازمان‌های مردم‌نهاد، شوراهای محلی، و حتی گروه‌های داوطلبانه هم به بازیگران میدان تبدیل شده بودند.

این تغییر، برنامه‌ریزی اجتماعی را از یک عملیات با‌لا به پایین، به فرایندی ترکیبی بدل کرد: جایی که داده، سیاست، تجربه زیسته و مشارکت شهروندی در کنار هم قرار می‌گرفتند. غرب، اگرچه همچنان دولت‌محور باقی ماند، اما به مرور فهمید که خدمات اجتماعی، اگر قرار است اثربخش باشند، باید نه فقط طراحی شوند، بلکه زیسته شوند.

#### فصل هشتم: بازار، دولت و بازگشت ضرورت: از تئولیرالیسم تا توسعه پایدار

با طلوع دهه ۱۹۸۰، انگار عقره‌به‌های تاریخ ناگهان خلاف جهت حرکت کردند. طنین صدای مارگارت تاچر که اعلام می‌کرد «چیزی به‌نام جامعه وجود ندارد»، تنها یک شعار سیاسی نبود؛ اعلام آغاز عصر تئولیرالیسم بود؛ عصری که در آن، هرگونه برنامه‌ریزی از سوی دولت، نشانه‌ای از فربهی، مداخله‌گری بی‌جا، و مانعی بر سر راه شکوفایی بازار تلقی می‌شد.

در آمریکا، دولت ریگان و در بریتانیا، کابینه تاچر، ماشین دولت را کوچک کردند، بودجه‌های رفاهی را کاهش دادند و سیاست‌های ریاضت‌ی را با زبان ضرورت اقتصادی به جامعه تحمیل کردند. در کشورهای جنوب، نهادهایی چون بانک جهانی صندوق بین‌المللی پول، از طریق «برنامه‌های تعدیل ساختاری»، اجرای نسخه‌هایی مشابه را الزام کردند: خصوصی‌سازی، حذف یارانه‌ها، بازکردن مرزها به روی تجارت آزاد، و البته... کنار زدن نهادهای برنامه‌ریزی. اما خیلی زود، تناقض‌ها آشکار شد. رشد اقتصادی به جای کاهش فقر، گاه آن را عمیق‌تر کرد. خدمات

عمومی تحلیل رفتند، نابرابری گسترش یافت، و دهه ۱۹۸۰ به‌درستی لقب «دهه گمشده توسعه» گرفت. دیگر بازار نمی‌توانست همه‌چیز را به تنهایی حل کند. پایان قرن بیستم و ورود به قرن بیست‌ویکم، ابستن بازاندیشی‌های تازه‌ای بود. با اعلام اهداف توسعه هزاره (MDGs) در سال ۲۰۰۰، و سپس اهداف توسعه پایدار (SDGs) در سال ۲۰۱۵، بار دیگر ضرورت نوعی برنامه‌ریزی هدفمند، مشارکتی و اجتماعی به مرکز توجه بازگشت. اما این بار، نه در قالب نسخه‌های متمرکز و سراسربین، بلکه با رویکردهایی جدید: برنامه‌ریزی انطباقی، مشارکتی، مبتنی بر شواهد و برون‌نگر.

امروزه، برنامه‌ریزی اجتماعی بیش از آن‌که به کنترل بپردازد، به هدایت فکر می‌کند؛ به‌جای تحمیل از بالا، به توانمندسازی از پایین می‌پردازد. جوامع مدنی، دولت‌های محلی، سازمان‌های غیردولتی و حتی کسب‌وکارها، همگی بازیگران این چشم‌انداز جدیدند. داده‌های بزرگ، هوش مصنوعی، سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد و چارچوب‌های اخلاقی نوین، چشم‌اندازهای پیچیده‌ای خلق کرده‌اند که برنامه‌ریزی در قرن ۲۱ باید در آن‌ها مسیری بیابد.

اما همچنان، یک پرسش اصلی پابرجاست: آیا می‌توان در جهان نابرابر، بحرانی و پرشتاب امروز، آینده‌ای را تصور کرد که با مشارکت واقعی، خرد جمعی و حساسیت اجتماعی شکل گیرد؟ این همان چالشی است که امروز بر دوش برنامه‌ریزی اجتماعی سنگینی می‌کند؛ چالشی که شاید پاسخ آن، در خود تاریخ پرفرازونشیب این مفهوم نهفته باشد.

#### نتیجه‌گیری: در جست‌وجوی آینده: برنامه‌ریزی اجتماعی به مثابه امیدی عقلانی

از هماهنگی مهاجرت قبیله‌ها با فصل‌ها، تا ترسیم آرمان شهرهای فیلسوفان؛ از جدول‌های عددی گوسپلان شوروی، تا تحلیل‌های هزینه‌فایده در خزانه‌داری بریتانیا؛ از مهندسان صنعت زده قرن نوزدهم، تا دغدغه‌های اجتماعی دانشجویان اقتصاد توسعه در قرن بیست‌ویکم — آنچه در همه این روایت‌ها مشترک است، تلاش برای شکل دادن به آینده است؛ آینده‌ای نه به‌مثابه سرنوشت، بلکه به‌مثابه پروژه. تاریخ برنامه‌ریزی اجتماعی، تاریخ جدال عقل و واقعیت است. عقل، می‌خواهد سازمان دهد، اصلاح کند، جهت ببخشد. واقعیت، می‌گریزد، تغییر می‌کند، گاه مقاومت می‌کند. در این جدال، گاه پیروزی از آن آرمان بوده، گاه از آن مصلحت، گاه شکست، گاه خلاقیت.

اما شاید مهم‌ترین درس این مسیر، نیاز به توازن است: میان عقل و تخیل، میان دولت و جامعه، میان تخصص و تجربه زیسته. برنامه‌ریزی اجتماعی در قرن جدید، دیگر نه نسخه‌ای برای همه‌جا، نه ابزار کنترلی یکپارچه، که فرایندی پویا، یادگیرنده و مشارکتی است. ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که با تهدیدهایی بی‌سابقه روبه‌روست: بحران اقلیمی، پاندمی‌های جهانی، بی‌عدالتی مزمن، فناوری‌های مهارناپذیر. در برابر این چالش‌ها، نه بازار به‌تنهایی کفایت می‌کند، نه دولت‌های متمرکز. آنچه نیاز داریم، نقشه‌ای تازه برای هم‌زیستی است؛ نقشه‌ای که با برنامه‌ریزی اجتماعی آغاز می‌شود، اما به کنش جمعی، گفت‌وگوی مداوم و آگاهی اخلاقی ختم می‌شود.

در پایان، شاید بتوان برنامه‌ریزی اجتماعی را این‌گونه تعریف کرد: تلاشی انسانی برای آن که تصادف را به امکان، و اضطراب را به افاق بدل کنیم. آینده، همیشه مبهم بوده، اما اگر قرار است راهی در مه بیابیم، باید همچنان بر قدرت اندیشیدن، طراحی‌کردن و امید داشتن، تکیه کنیم.

## ویژه اتی‌نو



## برنامه‌ریزی اجتماعی در خط مقدم قرن ۲۱

### چگونه یک ابزار سیاست‌گذاری می‌تواند به سپری در برابر فقر، بحران اقلیمی و نابرابری بدل شود؟

در جهانی که زیر فشار فقر، نابرابری، تغییرات اقلیمی و شهرنشینی شتابان می‌لرزد، برنامه‌ریزی اجتماعی چون فانوسی در تاریکی می‌درخشد؛ فرایندی عقلانی و هدفمند برای بسیج منابع و پاسخ به نیازهای انسانی. این روایت، سفری است به قلب برنامه‌ریزی اجتماعی: از ریشه‌های نظری آن تا کاربرد عملی‌اش در مسیر توسعه پایدار. از برنامه‌های پنج‌ساله چین تا ابتکارات اجتماع‌محور مالزی، این نوشته نشان می‌دهد که چگونه برنامه‌ریزی اجتماعی، دانش، مشارکت و آرمان را درهم می‌آمیزد تا جوامعی عادلانه و تاب‌آور بسازد. با وجود چالش‌هایی چون کمبود داده و بی‌ثباتی سیاسی، این رشته نیازمند بازآفرینی است؛ دعوتی به انعطاف‌پذیری، فراگیری و تعهد بی‌وقفه به عدالت.

#### نبض برنامه‌ریزی اجتماعی

صبح زود است و شهر هنوز در خواب و بیداری نفس می‌کشد. در خیابان‌های شلوغ دلهلی یا کوچه‌های خاکی یک روستای آفریقایی، انسان‌ها در تکاپوی زندگی‌اند، هر یک با آرزوها و نیازهایی که چون تارهایی نامرئی به هم گره خورده‌اند. برنامه‌ریزی اجتماعی، در ساده‌ترین تعریف، هنر یافتن این تارها به یک چشم‌انداز مشترک است؛ فرایندی آگاهانه برای شناسایی نیازها، تخصیص منابع و طراحی آینده‌ای که در آن همه بتوانند نفسی راحت بکشند. این نه یک کار بوروکراتیک خشک، که رقصی ظریف میان دانش و عمل است، همان‌طور که جان فریدمن، نظریه‌پرداز برجسته، آن را توصیف کرده: پلی که داده‌های علوم اجتماعی را به تصمیم‌های واقعی وصل می‌کند.

برنامه‌ریزی اجتماعی، هنجاری است، ریشه در ارزش‌هایی چون عدالت، برابری و کرامت انسانی دارد. آینده‌نگر است، به پیش‌بینی روندها و شکل دهی به فردایی بهتر می‌اندیشد. مشارکتی است، صدا‌های شهروندان، جوامع محلی و سازمان‌های غیردولتی را به میدان می‌آورد. یکپارچه است، زیرا مسائل اجتماعی چون تار عنکبوتی به هم تنیده‌اند و نمی‌توان فقر را بدون توجه به آموزش، بهداشت یا مسکن مهار کرد و از همه مهم‌تر، مبتنی بر شواهد است، ریشه در داده‌های معتبر و تحلیل‌های دقیق دارد.

اما چرا این همه مهم است؟ در دنیایی که فقر، نابرابری و تغییرات اقلیمی چون سایه‌هایی سنگین بر جوامع افتاده‌اند، برنامه‌ریزی اجتماعی سپری است در برابر طوفان. بازار آزاد، با همه وعده‌هایش، نمی‌تواند کالاهای عمومی را به حاشیه‌نشینان برساند یا شکاف‌های عمیق اجتماعی را پر کند. برنامه‌ریزی اجتماعی اینجاست تا شکست‌های بازار را جبران کند، فقر را ریشه‌کن کند، سرمایه انسانی را تقویت کند و همبستگی اجتماعی را بسازد. این رشته، در قلب خود، قصه‌ای است از امید؛ اینکه می‌توان با عقل و قلب، جهانی عادلانه‌تر ساخت.

#### هم‌زیستی عقل و عمل

تصور کنید برنامه‌ریزی اجتماعی چون ورزشی است که در آن هر گام با دقت طراحی شده، اما باید با ریتم متغیر جامعه هماهنگ شود. این فرایند از شناسایی نیازها آغاز می‌شود: پیمایش‌ها، مصاحبه‌ها و داده‌های آماری، تصویری از مشکلات می‌سازند—فقر در یک محله، کمبود مدرسه در روستایی دیگر. سپس اهداف شکل می‌گیرند: نه آرمان‌های دور، بلکه مقاصدی مشخص، قابل اندازه‌گیری، دست‌یافتنی، مرتبط و زمان‌بندی شده.

بعد، نوبت به سنجیدن گزینه‌هاست. هر راهکار، هزینه‌ها و فواید خود را دارد: ساخت یک بیمارستان جدید یا بازسازی مراکز موجود؟ آموزش معلمان یا افزایش دسترسی به فناوری؟ تحلیل‌های هزینه-فایده و چندمعیاره، بهترین مسیر را روشن می‌کنند. در مقابل، برنامه‌ریزی تدریجی، یا به قول چارلز لیندبلوم، «علم به هم ریختن»، واقع‌گرایانه‌تر است. این مدل، به جای طرح‌های بزرگ، به گام‌های کوچک و انعطاف‌پذیر باور دارد. کمتر تجویزی است، با سیاستمداران و مدیران هم‌قدم می‌شود و به تغییرات تدریجی چشم می‌دوزد. اما خطرش این است که در محافظه کاری غرق شود و از تحولات بزرگ جا بماند.

مدل‌های دیگر هم هستند: برنامه‌ریزی استراتژیک، که با تحلیل SWOT (یک ابزار برنامه‌ریزی استراتژیک که به منظور شناسایی نقاط قوت، ضعف، فرصت‌ها و تهدیدهای یک سازمان، پروژه یا حتی یک موقعیت استفاده می‌شود) چشم‌اندازهای بلندمدت می‌سازد. برنامه‌ریزی مشارکتی که صدای حاشیه‌نشینان را به مرکز می‌آورد و برنامه‌ریزی حمایتی، که برنامه‌ریز را وکیل گروه‌های محروم می‌کند. هر کدام، به شیوه خود، راهی است برای نزدیک‌تر شدن به عدالت.

#### مقیاس‌ها و اشکال سیاست‌گذاری

برنامه‌ریزی اجتماعی در مقیاس‌های مختلف جریان دارد. در سطح ملی، دولت‌ها برنامه‌های کلان می‌ریزند، بودجه‌ها را تخصیص می‌دهند و سیاست‌ها را هماهنگ می‌کنند. در سطح منطقه‌ای، تمرکز بر نواحی محروم است، جایی که فقر و توسعه‌نیافتگی نیاز به توجه ویژه دارد. در سطح محلی، شهرها و روستاها برای مسکن، حمل‌ونقل و آموزش برنامه می‌ریزند، اغلب با مشارکت مردم.

سه نوع اصلی برنامه‌ریزی اجتماعی وجود دارد: برنامه‌ریزی خدمات اجتماعی، که بر ارائه خدمات عمومی مثل بهداشت و آموزش تمرکز دارد؛ برنامه‌ریزی اجتماع‌محور، که جوامع محلی را توانمند می‌کند تا خودشان نیازهایشان را شناسایی و برطرف کنند؛ و برنامه‌ریزی در چارچوب توسعه ملی، که اهداف اجتماعی را با رشد اقتصادی پیوند می‌زند. این آخری، در کشورهای جنوب، پرچمدار توسعه پایدار است.

#### نقش برنامه‌ریزان در ساختن آینده

برنامه‌ریزان اجتماعی، مانند معماران، آینده را طراحی می‌کنند. در سطح ملی، آن‌ها در کنار اقتصاددانان و سیاستمداران، داده‌ها را تحلیل می‌کنند، بودجه‌ها را تنظیم می‌کنند و سیاست‌ها را به برنامه‌های عملی تبدیل می‌کنند. آن‌ها باید نه تنها در آمار و روش‌شناسی خیره‌باشند، بلکه مهارت‌های ارتباطی و حل مسئله را هم به کمال برسانند.

در سطح محلی، داستان فرق می‌کند. اینجا، برنامه‌ریزان اغلب مددکاران اجتماعی یا رهبران محلی‌اند که با روش‌های مشارکتی، مثل ارزیابی سریع روستایی، نیازها را شناسایی و راه‌حل‌ها را با مردم طراحی می‌کنند. از پشه‌بند برای پیشگیری از مالاریا تا برنامه‌های واکسیناسیون، این تلاش‌ها زندگی‌ها را تغییر می‌دهند.

#### اهداف توسعه‌ای پیش پا

برنامه‌ریزی اجتماعی، با همه زیبایی‌اش، راهی پرپیچ‌وخم است. داده‌های ناقص، تصمیم‌گیری را دشوار می‌کنند. کمبود منابع—مالی، انسانی، فنی—مانعی بزرگ است، به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته. هماهنگی بین بخش‌های مختلف دولت، یا بین دولت و سازمان‌های غیردولتی، مثل راه رفتن روی طناب است. و سیاست؟ سیاست می‌تواند برنامه‌ای کامل را در لحظه به باد دهد، اگر حمایت سیاسی نباشد یا فساد سایه بیندازد.

منتقدان، به‌ویژه لیبرال‌های بازار، برنامه‌ریزی را به باد انتقاد می‌گیرند و شکست‌هایش را فریاد می‌زنند. اما حتی آن‌ها نمی‌توانند انکار کنند که بدون برنامه‌ریزی، جوامع در برابر نیروهای بی‌رحم بازار و تغییرات اجتماعی بی‌دفاع می‌مانند.

#### اهداف توسعه‌ای پیش پایدار

آینده برنامه‌ریزی اجتماعی در گرو انعطاف‌پذیری است. برنامه‌ها باید مبتنی بر شواهد باشند، اما نه آنقدر خشک که با واقعیت ناسازگار شوند. باید با اولویت‌های اقتصادی پیوند بخورند، اما نه به قیمت فراموشی عدالت اجتماعی. مشارکت شهروندان، آموزش برنامه‌ریزان و بهبود سیستم‌های داده، کلید موفقیت است و از همه مهم‌تر، اراده سیاسی؛ بدون تعهدی پایدار، هیچ برنامه‌ای به ثمر نمی‌نشیند. اهداف توسعه پایدار تا سال ۲۰۳۰، برنامه‌ریزی اجتماعی را دوباره به صحنه جهانی آورده‌اند. این اهداف، نه فقط یک نقشه‌راه، که تعهدی جهانی برای ساختن آینده‌ای عادلانه‌ترند. برنامه‌ریزی اجتماعی دیگر یک گزینه نیست؛ ضرورتی است برای بقای جوامع در قرن بیست‌ویکم.

#### تعهد به عدالت و رفاه همگانی

برنامه‌ریزی اجتماعی، از یک ابزار فنی به یک فلسفه پویا و ارزش‌محور بدل شده است. این رشته، با همه چالش‌هایش، قصه‌ای است از امید و تعهد؛ به ساختن جهانی که در آن کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و رفاه همگانی در اولویت باشند. از چین تا مالزی، از شهرهای بزرگ تا روستاهای کوچک، برنامه‌ریزی اجتماعی نشان داده که می‌تواند زندگی‌ها را تغییر دهد—اگر با قلب و عقل پیش برود. آینده این رشته به توانایی ما در یادگیری از گذشته، انطباق با حال، و جرئت رویاپردازی برای فردا بستگی دارد.